



داستان کوتاه عاشقانه غمگین

بهترین داداشی دنیا

داستان کوتاه از لاو کده

www.lovekade.com



دفعه اول تو کوچه دیدمش گفت : داداشی میای بازی کنیم ؟

بعده اینکه بازیمون تموم شد گفت : تو بهترین داداشه دنیایی...

وقتی بزرگتر شدم به دانشگاه رفتم چشم همش اونو میدید و

میخواستم از ته قلبم بگم : عاشقشم دوسش دارم

اما اون گفت : تو بهترین داداشه دنیایی...

وقتی ازدواج کرد من ساقدوشش بودم بازم گفت : تو بهترین داداشه دنیایی...

و وقتی مرد من زیره تابوتشو گرفتم مطمئن بودم اگه میتونست حرف بزنه

میگفت : تو بهترین داداشه دنیایی...

چند وقت بعد وقتی دفتره خاطراتشو خوندم دیدم نوشته :

عاشقت بودم و دوست داشتم اما

میترسیدم بگم برای همین میگفتم : تو بهترین داداشه دنیایی...

داستان کوتاه از لاو کده

www.lovekade.com